

پیوند آزادگان آرمان آنها نه ایمان آنهاست

کسانی که، از راه ایمان، پیشوایی را دنبال می کنند، آنها به پیشوا، نه به همدیگر پیوند دارند، آنها با شکست یا مرگ پیشوا پراکنده می شوند. زیرا پیروان، نیروبخش هستند نه نیرومند. آنها نشانی از پندار خود را نمی شناسند که بتوانند آن را پی گیری کنند.

آزادگان، برای رسیدن به آرمان خود، در هماندیشی و همپرسی با یکدیگر پیوند می یابند. آگاهی به ویژگی-های آزادی، گام به گام، آزادگان را به سوی آرمانی، که آن را می شناسند، نزدیک می کند. فرمانده تنها گامهای جویندگان را هماهنگ می سازد. رهجویی و رهبری به سامان اندیشه-ای بستگی دارد که جویندگان آن را به فرمانده-ای می سپارند.

مردمی که نتوانند با یکدیگر همپرسی (دیالوگ) داشته باشند، آنها در پراکندگی اندیشه می کنند، همبستگی-ی آنها سست و نا پایدار است. هر کس به ناچار از روزنه-ای تنگ به جهان هستی می نگرد که آن را خردستیزان برای همگان نگاشته-اند. دیدگاه چنین مردمی، هرچند که در رنگ‌های گوناگونی جلوه می کند، بیشتر در تنگنای عقیده-ی حاکم مرز بندی شده است.

آنچه، که سامان کشوری را می آراید، بینش مردمان همان کشور است. آنچه که بینش مردم را گسترش می دهد و درخشان می سازد، آموزه-ها و یافته-های اندیشمندانی هستند که از فرهنگ همان مردمان برگرفته شده-اند. زمانی آموزه-های نوین در بینش مردمی جایگزین می شوند که همگان با آنها برخورد داشته باشند تا گوهر آن ارزش-ها در نگرش مردم نهاده شود.

دانشدانان، یعنی پیروانی که دانشی را در خود انبار کرده-اند، نمی توانند اندیشمند یا دانشمند باشند. زیرا زمینه-ی خرد آنها به زهر عقیده-ای آلوده شده است و از آن زمینه، اندیشه یا دانشی نمی روید.

نام دانشمند کسانی را در بر می گیرد که آنها، خردمندان، به دانه، به هسته و به ویژگی-های پدیده-ای پی برده-اند. این کسان، بیشتر دلپاخته-ی پدیده-ای هستند که ژرفای آن را می شناسند. دانشمندان، جدا از دیدگاه فرهنگی، در اندیشه-ی بهره برداری از دانش، در پیوند با تمدن نه با فرهنگ، هستند.

فرآورده-های دانش، ابزارهایی هستند که می توانند زندگانی یا کشتار انسان را، در روندی تمدن، آسان سازند. ولی بینش مردمان همدوش با این روند روشن تر و گشوده تر نمی شود.

دردهای کهنه-ی اجتماع را، تنها با شناسایی ویروس آن بیماری، نمی توان درمان کرد. زیرا این ویروس در بینش اجتماع رخنه کرده است. اجتماع آلوده، ندانسته به زایش و پرورش این ویروس می پردازد. چنانچه ویروس مذهب جایگزین خرد و میزان سنجش جامعه-ای بشود، مردمان آن جامعه، رنج بیماری را آسانتر از درمان آن، می پذیرند.

درمان بیماری یا گشودن گره-های کور اجتماعی به زمانی بستگی دارد که مردمان بتوانند، در خویشتن بنگرند، آلودگی-های بینش خود را بشناسند و از آنها بیزار بشوند.

اندیشمندان به آزادی نیاز دارند که بتوانند، به راستی و درستی، شراره-ای در تاریکخانه-ی ذهن اجتماع خاموش بیفکنند. بدان امید، که ویروس خردسوز، از دیدگاه اندک شماری در اجتماع ریشه کن بشود و جوانه-های اندیشه از خرد آنان بروید.

گاهی، از برخورد شراره-ای، درون خاموش جوینده-ای فروزان می شود و اندک اندک آذرخشی در میان شیفتگان راستی افشانه می گردد.

آذرخش اندیشه در برخورد با اندیشه-های دیگر گیرا و گسترده خواهد شد، یعنی تلنگری می تواند در همپرسی، دیالوگ، لرزه بر پیکر اجتماع بیفکند و نگرش همگان به سویی برگرداند که آرمان آنها در آن سو نهاده شده است.

اندیشمندانی که نتوانند فرآورده-های اندیشه-ی خود را بازگو کنند، آنها نمی توانند راستی و روشنی را در دیدگاه مردم نمایان سازند. مردمی که دیدگاه آنها، در درازی زمان، یکسان تنگ بماند، خواسته-های آن مردم هم از مرزهای همان تنگه فراتر نخواهند رفت.

مردم، در سنگلاخ ستمکاران، رویندگی و زاینده‌گی را فراموش می‌کنند و جوانه‌های اندیشه‌ی آنها، در ابرهای بی باران، می‌خشکند.

انبوه مردمان از تنگی و سختی، که راه پیشرفت را بر آنها بسته است، رنج می‌برند. آنها نمی‌توانند به بُن نهاد این شوربختی پی ببرند. زیرا بنیاد تنگی و سختی، که در زندگانی‌ی آنهاست، از کژپنداری و شناخت نادرست آنها، از جهان هستی است. این مردمان به آلودگی‌هایی که آنها را از شناخت و اندیشه بازداشته است ایمان آورده‌اند. آنها به پندارهای پوچ روی آورده و از اندیشه‌های درست روی گردانده‌اند.

از این روی مردمان تنها از نا توانی‌ی خود و توانایی ستمگران رنج می‌برند. آنها ستمگران را نفرین می‌کنند نه ستمکاری را. آنها بیشتر جویای راهی هستند که بتوانند به توانمندی برسند، تا ستمگر باشند نه ستمکش.

این مردمان تنها از درد می‌نالند، نه از بیماری. از این روی، آنها در اندیشه‌ی ریشه کن ساختن بیماری نیستند. زیرا ریشه‌های این بیماری در ایمان آنهاست که توان اندیشیدن را از آنها گرفته است.

سیاست پیشگان ایرانی که دیده‌ی خود را در همین تاریکخانه گشوده‌اند، پدیده‌ی بینایی را نمی‌شناسند، آنها هم به فلسفه‌ی نام آورانی ایمان آورده‌اند و خود را روشنفکر می‌پندارند. آنها در اندیشه‌ی درمان دردهای اجتماعی نیستند و توان شناسایی‌ی بیماری اجتماع را هم ندارند.

آنها دگرگونی‌های جامعه را هم، مانند دستور پختن خورش، از اندیشه‌ی پیشروان اروپایی برداشت کرده‌اند. آنها خوداندیشی را نیاموخته‌اند که بتوانند خودشان جامعه‌ی ایران را بررسی کنند و اندیشه‌ای بر زمینه‌ی فرهنگ ایران و نیازهای جامعه بپروارند. زیربنای فکر آنها، نیز به همان زهر خردسوز ایمان آلوده است.

افزون بر این که آنها در اندیشه‌ی ستم زدایی از سامان اجتماع نیستند، کوشش آنها بیشتر در این است که خود آنها بتوانند تازیانه‌ی ستمکاری را به چنگ آورند.

برای نمونه: کسانی که، در حکومت اسلامی، با جهادگران ایران ستیز هم پیمان بوده‌اند و پنجه‌ی خود را تا آرنج در گلوی دگراندیشان فرو می‌داشته‌اند، اکنون که، نیرنگبازان زورمند، از آنها پیشی گرفته‌اند، خود را به مردم بسته‌اند تا آنها بی گناه و درست کردار جلوه کنند.

بازیگران بیعت گیری، که با شیادانی مسلمان تر از خود روبرو شده‌اند، می‌کوشند با شمردن زشتی‌های نامردمان مکار، خود را دادخواه و همیار مردمان راستکار نشان بدهند. این ذوالفقار پرستان که، خشم خود را با فریاد آزادیخواهان می‌پوشانند، پیروان شریعت آدمکشان هستند و هرگز از بیداد رویگردان نبوده‌اند. زیرا خود آنها به شریعت اسلام، در حاکمیت ولایت فقیه، ایمان دارند. یعنی ایمان آنها بر بیداد و انسان ستیزی استوار است.

آنها از آزمندی به کینه توزی با انصار زرنگتر از خود به زورآزمایی برخاسته‌اند، با سخنان آزادیخواهان، برای به دستآوردن شمشیر خلافت، روبروی همکیشان خود ایستاده‌اند. این شیوخ برآنند که نیروی جنبنده‌ی مردم را به سود خود برگردانند تا در این میان بر حاکمیت الله خراشی وارد نیاید. این عربزدگان که هستی‌ی آنها به هستی‌ی ولایت فقیه بستگی دارد، از کوتاه خردی، خود را نیروبخش جنبش آزادیخواهی در ایران می‌پندارند.

آیا مردم ایران الله و محمد یا شریعت اسلام را انتخاب کرده‌اند؟

آیا مسلمانان پیرو اوامر الله هستند یا الله از خواسته‌های مردم پیروی می‌کند؟

مگر امامت یازده جهادگر عرب را به رای مردم ایران گذارده‌اند؟

مگر خلقت امامی را، که هیچگاه زاییده نشده است، در مجلس اسلامی به تصویب رسانده‌اند؟

مگر ولایت فقیه، که آن را فرومایگان پذیرفته‌اند، نفی خرد انسان نیست؟

مگر اسلام از دروغ، نیرنگ، جهاد، راهزنی و کشتار پا نگرفته است؟ که این مومنین از دروغ‌های برادران دینی خود رنجیده‌اند.

هر جنبش یا هر نیرویی که، در حکومت اسلامی، بخواهد یا بتواند، کسانی را جایگزین فرومایگان کنونی بکند، درون مایه‌ی آن مردمفریبی، کژروی و ستمگری است، که در پایان آن بیراهه، آرمانهای مردم به گورستان خوشباوری سپرده خواهند شد.

پیروزی مردم ایران به شمار کسانی، که به دنبال اسلامزدگان هستند، بستگی ندارد. زیرا پیروزی ایرانیان تنها از راه سپردن ایران به ایرانی می‌گذرد و راه اسلامزدگان دگرسو با فرهنگ ایران است.

مردمان دنباله رو در هر شماری که باشند، آنها که از ناآگاهی و پراکندگی به دم اسلامزده-ای بند شده-اند، انبوهی هستند که آرزوهای خود را، در خواسته و توان یک پیشوا می پندارند. آنها برای پیشوای خود، ابزاری زورمند هستند. ولی آنها، در شکست یا در پیروزی-ی آن پیشوا، ناکام خواهند ماند. زیرا این پیروان، در بیگانگی، خواسته-ی خود را به دشمنان ایران واگذار کرده-اند. ایران ستیزان، ۱۴۰۰ سال است که از پیروزی-ی ایرانیان پیشگیری کرده-اند. خواسته-ی آنها: حاکمیت الله و اطاعت از اوامر او است.

به هر روی گرگهای پوستین پوش، آن چنان از دزدان حاکم سخن می رانند که گویی هیچگاه آنها در انجمن. این حکومت نبوده-اند و یکباره شراره-های مهر به گوسپندان در دل آنها روشن شده است. آنها دندانهای خشمگین خود را در پوزه بندی، به رنگ چمنزار، پیچیده-اند و کینه-های خود را، به نام دادخواهی، در راه مردمی نهاده-اند که آنها برای براندازی-ی حاکمیت الله و ایجاد سامان دادگری در ایران برخاسته-اند.

پوستین پوشان، از روی کوتاه خردی، می پندارند: مردمی، که برای پس گرفتن ایران پیکار می کند، تا آن اندازه نابخرد و فراموشکار است که، با سینه-ی دریده شده، باز هم به تیز کردن دندانهای گرگها بپردازد. این دروغوندان، که بر حکومت ولایت فقیه پافشاری دارند، با بی شرمی، از آزادی و سامانی مردمی سخن می گویند. این دروغوندان، آزادی را، در تنگنای احکام پوسیده، به انجمن فریبخوردگان می فروشند و احکام قصاص را، در پوسته-ی حقوق بشر، پنهان می کنند. آنها از یک سو از شریعت اسلام به نام تنها شیوه-ی حکمرانی یاد می کنند، از سوی دیگر خواسته-های جنبش آزادیخواهان ایران را بازگو می کنند.

مردمی که اکنون در خیزش-های پیاپی به خیابان-ها می ریزند، خواهان سامانی هستند که از بینش مردم ایران برخاسته باشد. آزادیخواهان برآنند که ننگ ولایت فقیه را، برای همیشه از پیشیانی-ی ایرانیان پاک کنند و کشور ایران را از چنگال جهادگران خاتمانسوز رها سازند. آرمان این مردم، در این پیکار، کوتاه ساختن دست راهزنان فقیه از کاروان ایران پروران است.

اسلامزدگانی که خود را پیشتاز این جنبش می پندارند، آرمانی دگرسو با خواسته-های مردم دارند، آرمان این کسان به دست آوردن حاکمیت و سوار شدن بر شتر خلافت است. این کسان، که با خیزش مردم به جلو رانده شده-اند، خود را برده یا عید الله می دانند و برآنند که بردگان الله را با احکام اسلامی برانند. آنها آزادی را، در آزاد بودن دست خود، برای اجرای احکام شریعت می دانند.

زمانی که گرگ-ها خیلی گرسنه باشند، در پاره کردن نخجیر بر یکدیگر می خروشدند، برای گرگ-های دیگر دندان تیز می کنند، گاهی هم یکدیگر را می درند. ولی خشونت گرگ-ها، با همدیگر، نشان مهربانی-ی آنها با گوسپندان نیست.

<< مردمان گر یکدیگر را می درند >>

< گرگ هاشان رهنا و رهبرند >>

<< این که انسان هست این سان دردمند >>

< گرگها فرمانروایی می کنند >>

<< گرگها همراه و انسانها غریب >>

< با که باید گفت این حال عجیب >> (سپاس از زنده یاد، فریدون مشیری)

مردو آناهید